

# دین و تجربه دینی



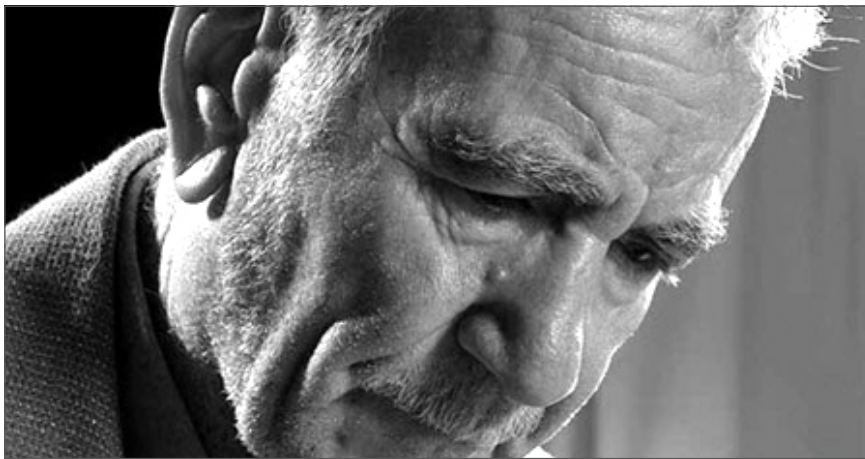
## گفتمان دینی

طرح مباحث جدید در حوزه معرفت دینی و گرایش به این موضوعات و نگرانی از ارتزاق فکری از منابع ناسالم، ضرورت برگزاری این نشست‌ها را ایجاد کرد تا با دعوت از اندیشمندان اسلامی و دست‌پروردگان اسلام ناب به این موضوعات پرداخته و زمینه‌گزینش آگاهانه را برای علاقه‌مندان فراهم نماییم. در این راستا، این بخش با پذیرش عضو، تاکنون نشست‌های زیادی برگزار کرده که بحمدالله با استقبال خوب همه اقشار به ویژه تحصیل‌کردگان و جوانان مواجه شده است. از جمله شخصیت‌های علمی دعوت شده برای نشست‌های این کانون عبارتند از: آیت الله دکتر مصطفی محقق داماد، آیت الله سید محمد موسوی بجنوردی، دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، دکتر غلامرضا اعوانی، آیت الله دکتر احمد بهشتی، دکتر احد فرامرزی قراملکی، پروفسور محمد لگن هوسن، آیت الله هادوی تهرانی و ...

متن زیر سخنرانی دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی در یکی از نشست‌های کانون گفتمان دینی است.

استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی، زاده ۱۳۱۳ فیلسوف بنام ایرانی است که عمده شهرت وی به علت پژوهش در حکمت اشراق و سهروردی و احیای آن است. وی صاحب تألیفات بسیاری در زمینه فلسفه است که در آن به نقد آرای فلسفی فلاسفه بزرگ و در ذیل آن ها به ارائه نظرات خاص فلسفی خود پرداخته است.

نوشته زیر، متن سخنرانی ایشان در یکی از نشست های گفتمان دینی است.



کشتی چوبه دریای روان می گذرد/ می پندارد که نیستان می گذرد

ما می گذریم زین جهان در همه حال/ می پنداریم کاین جهان می گذرد

موضوع بحث «دین و تجربه دینی» است. بد نیست این دو کلمه کمی مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرند، بعد ببینیم که دین و تجربه دینی یعنی چه؟ و چه رابطه ای با هم دارند؟ و اساساً تجربه دینی چیست؟

شاید در مفهوم و تصور ما از دین مشکل چندانی وجود نداشته باشد. شاید دین را همه می دانند که چیست؟ همه ما که این جا نشستیم ایم الحمدا... دین داریم، پیرو دینیم، با معنی و مفهوم دین نه تنها آشنا هستیم، بلکه با دین زندگی می کنیم و نه تنها زندگی خصوصی می کنیم، بلکه امروز بحمدا... حکومت دینی داریم. پس زندگی ما پر از دین است. بنابراین شاید ابهامی در مفهوم دین نباشد. شاید خیلی نیاز به توضیح نداشته باشد. اما تجربه دینی چه صیغه ای

هست؟ حالا شاید در معنی و مفهوم «تجربه» هم مشکلی برای ما وجود نداشته باشد. همه ما می‌دانیم تجربه یعنی چه، انسانی تجربه دارد، پرتجربه است. سرد و گرم روزگار را چشیده است. این یکی از معانی تجربه است. وقایع تلخ و شیرین را زیاد دیده، مسائل برایش تکرار شده، همه [افراد] تجربه زندگی دارند، مخصوصاً سالخوردگان، هرچه انسان سالخورده‌تر باشد، تجربه بیشتری از زندگی دارد. شاید بعضی‌ها در جوانی تجربه‌های بسیار خوبی دارند، زودتر تجربه می‌آموزند، تجربه [خود] زندگی است، اما امروز وقتی می‌گویند: «تجربه» [و منظور «تجربه علمی»] باشد، قدری فرق دارد، البته اساسش یکی است، ولی یک تفاوت‌هایی با هم دارند. تجربه علمی امروز که اساس علوم جدید، یعنی علوم روزگار ما بعد از رنسانس است، در دویست، سیصد سال اخیر [مطرح شده] است. بیشتر علوم و معارف براساس تجربه است. شاید در گذشته چنین نبود. فیلسوفان قبل از رنسانس بیشتر عقل‌گرا بودند. به استدلال منطقی،

عقلی، ریاضی بیشتر اهمیت می‌دادند تا تجربه، ولی اساساً معنی «رنسانس» و تحول علوم، به این صورت است که در حال حاضر ما شاهد آن هستیم، تاجایی که به کره ماه می‌رویم و راحت بر می‌گردیم. این نوع کارهای محیرالعقولی که شما می‌بینید و

**تجربه یعنی «مشاهده مکرر».**  
**یک تئوری به آزمایشگاه آورده می‌شود. آن**  
**تئوری مکرر محک زده می‌شود**

این دستگاه میکروفون که در کنار من است و مظاهر برق و... که زندگی ما بدون این امور نمی‌گذرد، این‌ها محصول علم و تکنیک است و این علم و تکنیک امروز براساس تجربه به معنی جدید کلمه است. این یک [سری] معیارهای خاصی دارد، با تجربه به معنای قدیم و تجربه به معنی این که فلان شخص مثلاً آدم پرتجربه‌ای در زندگی [است]، کمی فرق دارد. تعریف دقیق تجربه یعنی «مشاهده مکرر». [به عبارت دیگر] یک تئوری به آزمایشگاه آورده می‌شود. آن تئوری در آزمایشگاه متناسب با آن علم، مکرر محک زده می‌شود، اگر پاسخ مثبت داد، این تجربه موفق است و یک علم [یا قانون علمی] ساخته می‌شود. اگر هم رد شد، که رد شد. شرایطی هم دارد که عبارت است از این که اول، تئوری باشد. دوم، به آزمایشگاه برود. سوم، شرایط آزمایشگاه درست باشد، [چون شرایط] آزمایشگاه‌ها با هم فرق دارند. آزمایشگاه فیزیک با آزمایشگاه شیمی متفاوت است. این شرایط وقتی که رعایت بشود، و این تئوری محک زده

شود و اثر مثبت داشته باشد و به نتیجه برسد، این [نتایج به دست آمده] «تجربه» است و علم از این تجربه زاینده می‌شود و علوم امروزی ما، زائیده تجربه آزمایشگاه است. از آن موقع که بشر این راه را رفته [است]، توفیقات زیادی در علوم نصیبش شده است که ما روز به روز شاهد آن هستیم. هر روز شاهد تحولات علمی هستیم، نه این که فکر کنیم حالا علم تا این جا که آمده، متوقف شده است، [بلکه] هر لحظه یعنی هر دقیقه‌ای که می‌گذرد، یک تحول عظیم علمی در جهان رخ می‌دهد. ما به بعضی [از آن‌ها] آگاهییم و به بعضی [دیگر] آگاه نیستیم. یعنی فردا دنیا یک چیز دیگر است و آن قدر رشد علم سریع است که گاهی گفته اند یک ۲۴ ساعت یعنی یک شبانه روز [امروز] بشر از نظر سرعت پیشرفت علوم، معادل با هزار سال [رشد علم در دوره‌های] گذشته است. در تاریخ گذشته اگر هزار سال [۱۰ قرن] می‌گذشت، از نظر اندازه‌گیری کیفیت پیشرفت علوم معادل است با یک روز زمان ما و این [پیشرفت] به کجا می‌خواهد برسد؟ نمی‌دانم! سرنوشت علوم با این تحولات حقیقتاً شگفت‌انگیز است. در همه زمینه‌های اقتصادی، جامعه‌شناسی، فیزیک، ماشین، کیهان، پزشکی و سیاست... به کجا خواهد رسید؟ پاسخ درستی هنوز نداریم که علم، ما را به کجا می‌برد؟ هیچ نمی‌دانیم: عده‌ای می‌گویند:

پاسخ درستی هنوز نداریم  
که علم، ما را به کجا می‌برد؟  
هیچ نمی‌دانیم

که انشاء الله به سر منزل سعادت برسیم و همه‌ی مشکلات حل خواهد شد. تا حالا خیلی از مشکلات حل شده [و بعداً] همه‌ی مشکلات حل خواهد شد، [این گروه به سرانجام علم] خوشبین هستند. عده‌ای [دیگر] که پست مدرن هستند - همین پست مدرن، که در حال حاضر مطرح است [البته، پست مدرن جایش این جا نیست، در غرب مطرح است]، پست مدرن‌ها کم‌کم متوجه شدند که این کار [یعنی پیشرفت سریع علم] خطرناک است. مشکلات را که حل نکرده، بلکه بر مشکلات بشر افزوده است [حقیقتاً هم چنین است]. همان‌طور که مشکلات عظیم را حل کرده، مشکلات زیادی را به وجود آورده که اگر بخوایم مشکلاتی که محصول علم است ذکر کنیم [بسیار مفصل خواهد بود و البته] بحثش و جایش این جا نیست و فرصت دیگری می‌خواهد. با این همه پیشرفت علوم، گویی بشر تکان نخورده و مشکلاتش حل نشده است، [لذا این گروه] از پیشرفت ناامید شدند. پست مدرن خلاصه پیامش این است که: علوم در تحصیل سعادت برای

بشر موفق نبودند. «پست مدرنیزم» یک مکتب خاصی نیست [که بخواهد راه خاصی را نشان دهد]، و فقط هم همین را می‌گوید که علوم در تحصیل سعادت برای بشر توفیق چندانی به دست نیاورده‌اند. ما نمی‌توانیم [به علوم] خیلی امیدوار باشیم. عده‌ای [هم] که هنوز مدرن‌اند، از مدرنیته طرفداری می‌کنند و می‌گویند: نه، شما نا امید نباشید، درست است که مشکلاتی پیش آمده، اما این یک پروسه [یا فرایند] ناتمام است، یک جریان است، صبر کنید، انشاء الله علوم همه [مشکلات] را حل می‌کند. همیشه امیدوارند، اما بحث من این نیست. شعری از مولانا در آغاز سختم خواندم. سوار کشتی شدن در یک نی‌زار، وقتی کشتی تند می‌رود، شما فکر می‌کنید که نی‌زار حرکت می‌کند. وقتی قطار سوار می‌شوید، می‌بینید که ساختمان‌ها دارند می‌روند، خودت داری می‌روی، اما فکر می‌کنی ساختمان‌ها می‌روند. شما می‌روید یا ساختمان‌ها؟ به خصوص اگر قطار سریع‌السیر باشد. [در این حالت] ما بر جهان می‌گذریم؟ یا جهان بر ما می‌گذرد؟ این هم یک سؤال است. ما متولد می‌شویم، نوجوانی و جوانی، میانسالی، پیری. سپس می‌میریم. هیچ کس نمی‌ماند، همه می‌میرند. چهل سال پیش به گرگان آمدم، جوان بودم، حالا پیرمردی شدم که ملاحظه می‌کنید. داشتیم فکر می‌کردم آن زمان که من [۴۰ - ۳۰ سال پیش] به گرگان آمدم، گرگان چه بود، حالا هم گرگان عوض شده، هم من. همه چیز عوض می‌شود، هیچ چیز در این عالم بدون تغییر نیست، هیچ چیز علی‌الطلاق [ثابت نیست]، همه چیز دستخوش تحول است. تنها چیزی که تحول پذیر نیست، خود «تحول» است. اگر «تحول»، تحول پذیر باشد، [می‌بایست] این تحول یک روزی تحول نباشد. اما تحول، همیشه تحول است. حالا، ما می‌گذریم بر این جهان یا این جهان بر ما می‌گذرد؟ یک سؤال می‌کنم و الآن جواب نمی‌خواهم، می‌خواهم شما را به فکر وادارم. بعد می‌توانید به خودتان جواب بدهید یا حداقل یک مدتی فکر کنید. این هم یک تجربه است. وقتی ما نتوانیم خوب تجربه کنیم، خیلی از جواب‌ها را نداریم. این یک تجربه است که ما بر جهان می‌گذریم یا جهان بر ما می‌گذرد؟

گفتیم که تجربه دینی با تجربه علمی فرق دارد. تجربه علمی که امروز اساس پیدایش علوم است، یک [سری] موازین خاصی دارد که باید بروید متدولوژی علم بخوانید، کتاب‌های متدولوژی علوم به شما می‌گوید که تجربه‌گر باید چه بکند، یک شیمیست باید چه بکند، یک فیزیسین باید چه بکند، شرایط دارد. خیلی از شماها آشنا هستید. اما تجربه دینی چیست؟ به

کدام آزمایشگاه باید برویم؟ چند بار باید تکرار بکنیم؟ چه چیز را مشاهده بکنیم؟ تجربه، مشاهده مکرر است و نتیجه‌گیری و آمارگرفتن تجربه دینی چگونه است؟ چگونه ما دین را تجربه کنیم؟ مگر «دین» تکرار پذیر است؟ مگر به آزمایشگاه باید برویم؟ کجا باید برویم؟ قدری مبهم است و نیاز به توضیح دارد. حقیقتاً، من باید در این جا توضیحی بدهم که تجربه دینی [چیست] که این همه درباره آن سخن می‌گویند و امروز مد است و شما هم شاید به همین لحاظ از من دعوت کردید که در مورد این موضوع صحبت کنم تجربه دینی یک تجربه باطنی، درونی، شخصی و [البته] صددرصد شخصی است. اما تجربه علمی شخصی نیست. آب در صد درجه حرارت به جوش می‌آید، این یک تجربه علمی است، علم نشان می‌دهد که آب را صد درجه حرارت بدهیم، در شرایط معین به جوش می‌آید. هم در این جا، هم در مسکو، و هم در پکن [فرقی نمی‌کند] هرکجا آب را صد درجه حرارت بدهیم، جوش می‌آید، همه آن را می‌فهمند و مشترک است، قابل انتقال است. آب از اکسیژن و هیدروژن تشکیل می‌شود.

یک فرمول است، همه هم قبول دارند، همه جا درست است و قابل انتقال می‌باشد. اما تجربه دینی چه‌طور؟ آیا قابل انتقال است یا شخصی است؟ [واضح است که کاملاً] شخصی است. شما حالاتی برای خود دارید،

### تجربه دینی یک تجربه باطنی، درونی و صددرصد شخصی است

مثلاً خواب می‌بینید که به حرم امام رضا [ع] رفته‌اید. یک حالی برایت پیش می‌آید و می‌گویید من باید به مشهد بروم. هرچه می‌گویند: چه خبر شده؟ می‌گویید: من حال خاصی پیدا کردم. نه زنت می‌داند چه حالی پیدا کردی، نه برادرت می‌داند و نه خواهرت. حالی است که پیش آمده است. مثلاً ناگهان یک حالی پیدا می‌کنی که بروی نماز بخوانی، یک شب بلند شوی تا نماز شب بخوانی [یک حالی پیدا می‌کنی] و شاید هم اهل نماز شب نباشی. یک حال قشنگی هم هست، این امر شخصی است. شاید رفقای شما این حالت را نداشته باشند و خوابیده باشند، [چون] تجربه دینی امری شخصی است و قابل انتقال نیست، البته می‌توانید حالات خود را بیان کنید، مثلاً بگویید که من یک همچین حالتی پیدا کردم، در حرم که مشرف شدم، یک حالی برایم پیش آمد. بعد از نماز همین‌طور، ماه رمضان موقع افطار همین-طور، از این قبیل حالات. هر کسی یک حالتی دارد. ممکن است وقتی حالات خود را به دوستان می‌گویید، آن‌ها برای

خود تفسیر دیگری بکنند، دقیقاً آن چه را که برای شما اتفاق افتاده، درک نمی‌کنند، متناسب با خودش می‌فهمد، مثلاً می‌گوید: من هم زمانی چنین حالی پیدا کرده بودم شبیه حال شما. پس تجربه دینی به همان معنی است که گفته‌ام و معنی دیگری [غیر از این] نمی‌تواند داشته باشد. [بنابراین] یک امری صد در صد شخصی است. این را به اصطلاح فرنگی‌ها مد کردند و اصطلاح اسلامی نیست. نه این که بگویم ضد اسلام است، خیر، توجه کنید، بد فهمی نشود. تجربه دینی حرف درستی است، می‌تواند درست باشد. ما هم می‌توانیم قبول داشته باشیم، [هیچ] عیبی ندارد. اما این اصطلاح [تجربه دینی] از فرنگ آمده است و اروپایی‌ها اخیراً روی تجربه دینی تکیه می‌کنند. دلایلش را بعداً عرض می‌کنم. دلایلی دارد که آن‌ها به تجربه دینی تکیه می‌کنند. خود «دین» چه طور؟ خود «دین» آیا یک تجربه است؟ یک علم است؟ یا فلسفه است؟ پیغمبری که یک دینی می‌آورد، خود آن پیغمبر [آیا] فیلسوف است؟ [آیا] فیلسوف خوانده است؟ [آیا] به این فکر رسیده است؟ [آیا] تجربه علمی است؟ به آزمایشگاه رفته؟ یا تجربه درونی است؟ شما نیز بلافاصله به من پاسخ می‌دهید که پیغمبر که به مدرسه نرفته است.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد «حافظ» حضرت ختمی مرتبت امی بود. یعنی سواد خواندن و نوشتن نداشت، نه می‌نوشت، نه می‌خواند. این صنعت را بلد نبود. انبیای دیگر هم شاید همین طور بودند، اما حضرت ختمی مرتبت مسلم است که امی بوده است. فیلسوف نبود، به آزمایشگاه نیز نرفته بود که تجربه علمی دانسته باشد. بلافاصله شما به من جواب می‌دهید که وحی نازل شده بود. بله، جبرئیل آمده بود. وحی چه طور می‌آید؟ وحی یک تجربه است؟ یا یک تفکر یا یک آزمایشگاه علمی است؟ اصلاً وحی ماهیتش چیست؟ آری، وحی آمد، اما این وحی [آیا] شخصی بود؟ یا این که دیگران هم آن وحی را می‌فهمیدند؟ من یک میزان در حرف‌هایم دادم. میزان تجربه دینی، شخصی بودن است. [ولی] فلسفه شخصی نیست، «هر معلولی علتی می‌خواهد»، همه این را می‌فهمند. علم شخصی نیست،  $2+2=4$ . آب در صد درجه به جوش می‌آید. اما [آیا] «وحی» را همه کس می‌فهمیدند؟ یا شخصی بود؟ وقتی که وحی بر حضرت ختمی مرتبت نازل می‌شد، کسی کنار حضرت بود یا نه؟ گاهی بود، گاهی هم خلوت بود، گاهی در غار حرا بود، گاهی هم عایشه که همسر پیغمبر [ص] است، آنجا نشسته بود، آیا او هم وحی را می‌شنید؟ می‌فهمید؟

نه تنها عایشه، هیچ کس دیگر هم نمی شنید. آن صدا را فقط گوش نبوی می گرفت، فقط گوش حضرت ختمی مرتبت، هیچ گوش دیگری در این عالم نمی توانست آن را بشنود. هیچ گوشی علی الاطلاق، به قول ملاهادی سبزواری [ره]:

موسی ای نیست که دعوی اناالحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست گوش اسرار شنو نیست وگرنه اسرار برش از عالم معنی خبری نیست که نیست آن وحی شاید همیشه باشد، آن وحی که به گوش حضرت ختمی مرتبت رسید، شاید همیشه فضا پر از آن وحی باشد. شاید همین حالا هم آن وحی باشد. گوش [وحی شنو] را پیدا کن. وحی همیشه هست. گوش شنونده وحی، دیگر نیست و آن موقع هم نبود. حضرت ختمی مرتبت می گوید که در تمام مدتی که وحی بر من نازل می شد، دوبار جبرئیل را به صورت واقعی دیدم. حدیث معتبر است که جبرئیل به صورت های مختلف ظاهر می شد، گاهی به صورت «دحیه کلبی» که یک آدم زیبایی بود، گاهی

به صورت های دیگر، شاید به صورت پرنده. اما حضرت می فرمود: ۲ بار جبرئیل را به صورت واقعی دیدم «ملاً الخافقین». عالم پر از وجود جبرئیل بود، نه [فقط] مکه، عالم

من يك میزان در حرفه ایم دادم.  
میزان تجربه دینی، شخصی بودن است.  
ولی فلسفه شخصی نیست

هستی مملو از جبرئیل بود، چه قدر باید بزرگ باشد [تا بتواند] محیط باشد [بر عالم]. حدیث [می گوید] «ملاً الخافقین» پر بود عالم از وجود جبرئیل. به قول مولانا:  
عقل را هفتصد پر است و هر پری از سرا بگرفت تا تحت الثری  
یک پر جبرئیل همه عالم را پرکرد [پر جبرئیل، پرهای پرندگان عادی نیست و تعریف خاص خود را دارد].

وحی الهی که به گوش حضرت می رسد، هیچ گوش دیگری نمی شنود. [بنابراین وحی] صد در صد شخصی است. فقط آن گوش می شنود. گوش محمد [ص]. گوش های مردم دیگر در مقابل آن کر است. همه صداها را ما می شنویم، اما وحی را نمی شنویم. صدای چیزهای دیگر مثل را می شنویم، اما صدای وحی را نمی شنویم، [برای اینکه] گوش شنوا نداریم. من در این جا آیه شریفه قرآن که بالحن زیبا خوانده شد را گوش کردم، بسیار تکان دهنده است و موضوع بحث



ما را می‌تواند کمی عوض کند و به بحثم جهت بدهد. امر شخصی یعنی [این که] قابل انتقال نیست. شما تجربه شخصی خود را نمی‌توانید منتقل کنید، اما آیه‌ای که این جا قرائت شد، چه می‌گفت؟ «بسم الله الرحمن الرحيم، الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البيان»، الله اکبر! همه مباحث را تحت الشعاع قرار می‌دهد. اصلاً آیات به ما خط می‌دهند. "علمه البيان" [یعنی] خدا به پیغمبر [ص] بیان داد و «علم الادم الاسما، کلهما» حتی به حضرت آدم ابوالبشر در آغاز خلقت، تمام اسماء را تعلیم کرد. اهل فضیلت این جا حضور دارند، «الاسماء» جمع محلی به الف و لام است. افاده عموم می‌کند، همه اسماء را یادش داد، [یعنی به آدم] منتقل کرد. این ها چه اسم هایی بودند؟ شما که حجیت ظواهر را قبول دارید؟ ما که تأویلی نیستیم، می‌خواهیم به حجیت ظواهر وفادار بمانیم. ظاهر قرآن این اسماء است. این ها چه اسمهایی بودند که خداوند به حضرت آدم تعلیم کرد؟ اسم های اشیا؟ بعضی گفتند اسم های مسمیات

مثل : شجر ، حجر ، دریا و... بعضی [یعنی گروه] مفسرین ظاهری گفتند: «همه اسم ها را خداوند به حضرت آدم یاد داد»، و اگر بنا بود اسم های چیزها [و اشیا] را خدا یاد بدهد، [پس] کتاب «لغت نامه» به حضرت آدم یاد داده بود؟ به قول آقایان المعجم

وحي همیشه هست.

گوش شنونده وحي، ديگر نيست

و آن موقع هم نبود

يا القاموس، یعنی خداوند کتاب قاموس به حضرت آدم یاد داده است؟ [در این صورت این تعلیم [چه فایده دارد؟ این چه بود که خداوند به حضرت آدم داد؟ در این آیه، «علمه البيان» که الآن قرائت شد، «بيان» چه بود که خداوند به حضرت ختمی مرتبت داد؟ «علمه البيان» به انسان «بيان» داد، یعنی خوش سخنی. همه این ها در [معنی] همين «بيان» است. شما نمی‌دانید «بيان» چه چیزی است؟ بيان، زبان یا سخن [است]. چون نیک بنگری، چیزی جز سخن نیست. پس «سخن» خیلی مهم است. نه خوش صحبتی [یا] خوش سخنرانی. این ها را نمی‌گویم.

آیا «بيان» تجربه شخصی است؟ آیا قابل انتقال است؟ این جا «بيان» قابل انتقال است و مشکل همين جاست. ضمن این که ادیان الهی که پیغمبران خداوند از جانب او [تبلیغ می‌کردند]، یک تجربه شخصی است. آن چه را که هیچ گوشي جز گوش پیغمبر [ص] نمی‌شنید و شخصی بود، او این دریافت شخصی را برای ما بیان کرده و در همين قرآن به ما گفته است. مجموعه

وحی که بر حضرت ختمی مرتبت نازل شده و جمع آوری شده، این جاست. ما می‌خوانیم و می‌فهمیم. من نمی‌خواهم نقل نظریات کنم، [چون] خسته کننده است. در اسلام کسانی می‌گویند: [محتوای قرآن را] نمی‌فهمیم، خیلی از «اخباریون» خود ما می‌گویند: «ما هیچ چیز از قرآن نمی‌فهمیم»، پس چه باید بکنیم؟ می‌گویند روایت باید برای ما توضیح بدهد، اخباری گری یعنی همین، نه این که به اخبار عمل می‌کنند. مگر همه ما به اخبار عمل نمی‌کنیم؟ اخباری می‌گوید: شما حق ندارید قرآن را بفهمید و نمی‌فهمید. نه شما و نه هیچ کس [دیگر] نمی‌فهمد. روایات اهل بیت باید برای ما توضیح بدهد، ما هم روایت را می‌خوانیم، اما ما اخباری نیستیم، عوام این را نمی‌فهمند. «مولی امین استرآبادی» اخباری همین را می‌گوید که ما هیچ چیز از قرآن نمی‌فهمیم. ما اصلاً این زبان قرآن را نمی‌فهمیم، ائمه می‌فهمند. «انما يعرف القرآن من خطب به» [بنابراین] فقط اهل بیت [ع] و خود پیغمبر [ص] می‌فهمند. [اهل البیت اقرب مما فی البیت] ما

نمی‌فهمیم، آن‌ها اگر به ما توضیح دادند، ما می‌گوییم: «چشم». روح و فلسفه اخباریت این کلمه است.

عده‌ای [دیگر] می‌گویند ما [مفاهیم قرآن را] می‌فهمیم [و خود قرآن می‌فرماید]:

«لیتفقها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» [و یا در جاهای دیگر تعبیری مانند] «افلا یعقلون»، «افلا یتدبرون» [آمده]. این همه آیات می‌گوید که: بفهمید. اصلاً آمده است که ما بفهمیم. همه‌ی علما و مجتهدین ما می‌گویند می‌فهمیم «حجیت ظاهر» که در اصول آمده است، یعنی همین. یعنی ظاهر قرآن حجت دارد. یعنی چه؟ یعنی من می‌فهمم، همین ظاهر برای من حجت است. حالا شما باید تصمیم بگیرید که جزو کدام دسته هستید؟ پس وحی که برای پیغمبر شخصی بوده، به وسیله «بیان» به بشر می‌رسد. پس روایات چه هستند؟

روایات توضیح بیشتری به من می‌دهند. یعنی اگر روایات هم نبود، ما می‌فهمیدیم. مثلاً اهل سنت به روایات ما که عمل نمی‌کنند، یا قبول ندارند یا کمتر اعتنا می‌کنند و به اصلاً کتب روایت اهل بیت [ع] ما خیلی توجه نمی‌کنند. حالا من کاری به درجات شان ندارم، ولی به قرآن عمل

آن چه را که هیچ گویی جز گوش پیغمبر (ص) نمی‌شنید و شخصی بود، او این دریافت شخصی را برای ما بیان کرده و در همین قرآن به ما گفته است

می‌کنند و می‌گویند می‌فهمیم. علمای ما هم می‌گویند می‌فهمیم. حالا این [مفاهیم] تجربه شخصی است؟ تمام مباحث از این جا شروع می‌شود.

ادیان الهی در عالم خیلی زیاد است. شما به تاریخ ادیان مراجعه کنید. کتاب‌هایی در تاریخ ادیان نوشته‌اند. می‌دانید ادیان به چند گروه تقسیم بندی شده است؟ کتاب‌های زیادی در مورد تاریخ ادیان نوشته شده، می‌توانید بخوانید. ادیان الهی این طرف، ادیان ابراهیمی بعد از حضرت خلیل الرحمن، حضرت موسی [ع]، حضرت عیسی [ع] و حضرت ختمی مرتبت، این سه دین ابراهیمی، یهود، نصرانیت، اسلام، ادیان این طرف دنیا بوده که سامی نیست، اما این‌ها سامی‌اند. سه دین اصلی سامی، توحیدی و الهی، یک ادیانی این طرف دنیا هست، کجا؟ هند، چین، ژاپن، برمه و ایران باستان؛ زرتشت، نمی‌دانم شما زرتشت را پیغمبر می‌دانید یا خیر؟ بنده خودم معتقد به نبوتش هستم، پیغمبر بود. یا بودا که هندی بوده و دینش به چین و ژاپن رفت. در حال حاضر در هند بودایی کم است. ادیان هندی بسیار زیاد است. این‌ها هم دین‌اند. آیین دینی دارند، اما توحیدی نیستند، ابراهیمی نیستند. قرآن هم [آن‌ها را] به رسمیت نشناخته است، جز یکی از آن‌ها را که همان دین و آیین زرتشت است و در ایران باستان بوده و قرآن آن را به رسمیت نشناخته است. ما خیلی به آن توجه نمی‌کنیم، نمی‌دانم چرا؟! قرآن بودا را به رسمیت نشناخته، اصلاً بودا مطرح نیست. در قرآن آیین هندی مطرح نیست، ابداً، اما مجوس در قرآن ذکر شده: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصارى و المجوس و.....» رسماً اسمش آمده، یک آیین است. به هر حال همین که اسمش در قرآن آمده، مهم است.

«مغ» در اشعار شعرای ما خیلی آمده، حافظ را نگاه کنید. مغ و مغیچه، مغ یعنی چی؟ ادبیات ما خیلی "مغانه" است. ادبیات فارسی را بخوانید. ادبیات فارسی، دینی است. هیچ ادبیاتی در عالم به اندازه ادبیات فارسی، دینی نیست. ادبیات انگلیسی، [ادبیات] فرانسه، ادبیات است، اما دینی نیست. تنها ادبیات پر مغز و پرمحتوا و غنی که دینی صرف است، ادبیات فارسی است. سنایی بخوانید، مولوی بخوانید، عطار بخوانید، حافظ بخوانید. این‌ها دینی است. یک کمی «مغانه» هم هست و [به آن] ادبیات مغانه می‌گویند. این هم دینی است. من به تقسیم بندی تاریخ ادیان کاری ندارم. اصل مطلب چیز دیگری است.

سراغ ادیان ابراهیمی می‌رویم. سه دین توحیدی یهود، مسیحیت و اسلام که در حال حاضر

انحرافات در آن‌ها پیدا شده، از جمله تثلیث و تجسم، این‌ها انحرافات بعدی است، ولی به هر حال ادیان توحیدی ابراهیمی اند. قرآن نیز آن‌ها را به رسمیت شناخته و تصدیق کرده [البته اصلش را] است: «...مصدقاً لما بین یدیه و انزل التورات و الانجیل.....» «حالا انحرافات همه جا هست. در ما هم انحرافات هست. این بحث دیگری است. [ولی] اصل آن مورد تصدیق قرآن است. در این ادیان ابراهیمی «بیان» وجود دارد. هم در تورات، هم در انجیل و هم در قرآن. و آن‌هایی که می‌گویند ما قرآن را می‌فهمیم، خیلی موضع محکمی دارند. قرآن برای فهمیدن آمده، نیامده که من نفهمم، نیامده که من نفهمم [بلکه] آمده است که همه ما مخاطبین [بفهمیم]. درست است که در آن زمان قرآن گفته است: «یا ایها الناس» و [افراد خاصی] در مکه بودند، ولی «یا ایها الناس» تا ابد هست. [بنابراین] همه ما مخاطب قرآنیم و ما [آن را] می‌فهمیم؟ چگونه [باید] قرآن را بفهمیم؟ این یک سوال اساسی است: ما چه طور می‌توانیم قرآن را بفهمیم؟ اولاً می‌فهمیم

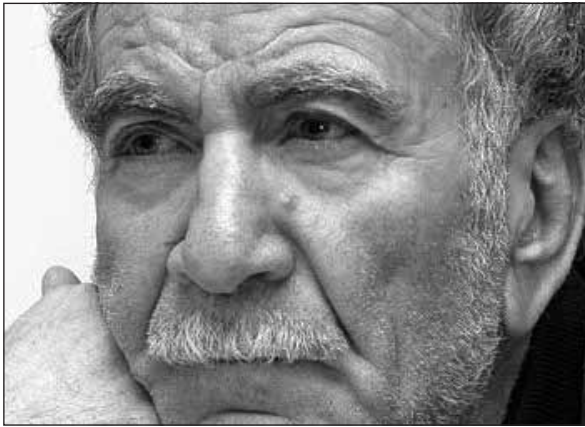
یا خیر؟ [که] حالا بنا شد که بفهمیم. [حال]

چگونه [می‌توانیم] بفهمیم؟ تجربه دینی یعنی چه؟ [که مرتب این روزها مد شده و از کتاب‌های فرنگی ترجمه شده و از تجربه دینی صحبت می‌شود]. من حرفی ندارم، رد

**متألهین مسیحی که خیلی از آن‌ها شخصیت‌های بزرگی نیز هستند، در چند صد سال اخیر، در مواجهه با مدرنیسم و پیشرفت علوم، دچار مشکل شدند**

نمی‌کنم، مخالف تجربه دینی نیستم. اما باید بفهمیم یعنی چه؟ متألهین مسیحی که خیلی از آن‌ها شخصیت‌های بزرگی نیز هستند، در چند صد سال اخیر، در مواجهه با مدرنیسم و پیشرفت علوم، دچار مشکل شدند. کلیسای آن‌ها بیشتر در قلب پیشرفت علوم بود. اولین تیر تحول علوم متوجه کلیسا شد. از کپلر گرفته تا گالیله که کشته شدند، متألهان مسیحی با پیشرفت علوم مواجه شدند، به خصوص بعضی از نظریات علمی کاملاً در مواجهه [و مقابله] با دین بود. یکی از آن‌ها، تئوری داروینی بود، [در واقع] تحول داروینی. داروین آمد و گفت که هیچ غایت و هدفی در عالم نیست، یک جهش [سلولی] یا «موتاسیون» است. میمون آدم شده است. این [مطلب را] تجربیات علمی و زیستی و بیولوژیک نشان. [لذا] هدف، غایت و اصالت خلقتی وجود ندارد. بشر در حلقه تکامل و در زنجیره تکامل، میمون بوده که به وسیله یک جهش موتاسیون، انسان شده است. می‌دانید این یعنی چه؟ این نظریه اساس کلیسا را زیر

سؤال برد. در انجیل [مثل قرآن و مثل تورات] آمده: «خداوند عالم را در شش روز آفرید.» همه کتب آسمانی تورات، انجیل و قرآن [در این مسأله] یک حرف را می زنند. خداوند در شش روز عالم



را آفرید. روز هفتم نیز تعطیلش کرد. آن روز برای ما جمعه است. برای یهودی ها شنبه، برای مسیحی ها یک شنبه. حالا تعطیل یعنی چه؟ این شش روز یعنی چه؟ این ها خیلی بحث شده، در مورد آن ها کتاب‌هایی نوشته شده است. در این شش روز انسان را هم آفرید. در قرآن آمده: «نفخت فیہ من روحی»، گل آدم را سرشتم، «خمرت طینت

آدم به بیدی اربعین صباحا» این موضوع در تورات و انجیل و قرآن وجود دارد و هر سه تقریباً با یک اختلافات خیلی جزئی [آن را طرح نمودند] و اصل مطلب همین است. نظریه داروین اصلاً با آن سازگار نیست. [و حالا که تئوری داروین پذیرفته شده است، در علم بیولوژی [=زیست شناسی] هنوز هم حرف اول را داروین و لامارک فرانسوی می زنند. چه کاری [می توانند] بکنند و صدها نظر که حالا فرصت نیست و من در این جا قصد گفتن آن را ندارم. متألهان مسیحی که از کلیسا دفاع کردند، در حال حاضر، بشدت و بیشتر از ما از کیان کلیسا دفاع می کنند. با تمام وجود می روند و فیزیکدان می شوند، شیمیست می شوند، ریاضیدان و ... علوم مختلف را می خواندند تا بتوانند دفاع کنند که زبان علم را هم بدانند. ما کشیش فیزیکدان، شیمیست، ریاضیدان و فیلسوف و ... داریم. روحانیون ما کمتر می روند فیزیکدان بشوند. [اخیراً بعد از انقلاب می رفتند]. آن ها کم کم دفاع های معقول علمی در پیش گرفتند کتاب‌های بسیاری نیز نوشته شده است. [چون] می خواهم زود به نتیجه برسم، [توضیح بیشتری نمی دهم]. اما متوجه شدند یکی از بهترین راه‌ها این است که خودشان را از این شیطنت های علمی، فکری و فلسفی خلاص کنند. فیلسوفان آن ها نیز بی رحمند [مثل علامه طباطبایی [ره] نیستند که تفسیر المیزان بنویسد و فیلسوف هم باشد]. آنجا مارکس پیدا می شود، ژان پل سارتر پیدا می شود، میشل فوکو پیدا می شود. یک مرتبه زیراب همه چیز را می زند، خیلی خطرناکند. متألهان دیدند

بهترین راه این است که اصلاً عقل و علم را کنار بگذارند [و بگویند]: دین یک تجربه شخصی است که علم و فلسفه به آن راه ندارد. کانت یک فیلسوف بزرگ است، [البته] بزرگ ترین فیلسوف غرب بعد از ارسطو است. بعد از او تحولات فلسفی عظیمی در غرب ایجاد شد. کانت با صراحت در کتاب اولش می گوید: «که من در فلسفه انقلاب کوپرنیکی به وجود آوردم»، واقعا هم انقلاب ایجاد کرد [که جای بحثش در این جا نیست]. حرف عجیبی می زند، او می گوید: «برای این که برای دیانت جایی باقی بماند، دخل عقل [نظری] را آوردم»، [او] با عقل نظری درمی افتد و می گوید عقل نظری به درد نمی خورد، عقل نظری در همین جا [دنیای مادی] خوب است و در متافیزیک هیچ کاربردی ندارد. آن وقت تناقض های عقل را نشان می دهد. با یک روش ماهرانه می گوید عقل اصلاً درگل مانده و کاری از آن بر نمی آید [و بدین ترتیب] عقل را خلع سلاح می کند، ولی با صراحت می گوید: برای این که جایی برای دیانت بماند، من عقل را خلع سلاح می کنم.

واقعا هم [عقل را خلع سلاح کرد. می دانید

چه کارکرد؟ تناقض های عقل را یکی یکی نشان داد.

[متألهان مسیحی] می گویند دین یک تجربه شخصی و درونی است، نه به آزمایشگاه نیاز



در این جا يك سوال مي كنم: آیا ما در اسلام هم همین طور باید فکر کنیم؟ اسلام هم باید عقل را کنار بگذارد تا به قول کانت جایی برای دیانت باز شود؟

دارد نه به فلسفه. نه فلسفه حریف آن تجربه شخصی است و نه علم. تجربه دینی چیزی قشنگی است، [در عین حال] آسیب پذیر هم نیست. [این راه] برای مسیحیت خیلی کارگشا بود. کشیش ها روی آن خیلی کار کردند، برای تجربه دینی کتاب های بسیاری نوشتند و در حال حاضر هم می نویسند. این موضوع، بحث های زیادی را می طلبد که من نمی خواهم وارد آنها بشوم. در این جا یک سوال می کنم: آیا ما در اسلام هم همین طور باید فکر کنیم؟ اسلام هم باید عقل را کنار بگذارد تا به قول کانت جایی برای دیانت باز شود؟ مسلمان هم باید همین طور بگویند؟ اصلاً دین دلش می خواهد شما عقل را کنار بگذارید یا خیر؟ [البته در] مسیحیت، مایه [و زمینه رد عقل] وجود دارد، مسیحیت در مورد عقل خیلی خوش بین نیست. تعلیمات مسیحیت کاملاً دینی است. یکی از این قدیسیین بزرگ مسیحی که نامش «ترتولیان» [متوفی ۲۲۰ م] است [بعد از آکوئیناس] [متوفی ۱۲۷۴ م] و بعد از سنت آگوستین [متوفی ۴۳۰ م] قرار می گیرد، در کتابش فریاد

می زند و می گوید: اورشلیم را با آتن چه کار؟ فلسطین را با آتن چه کار؟ آتن مرکز فلسفه است، آتن مرکز [و جایگاه] ارسطو و افلاطون است، فلسفه از آتن [پایتخت یونان] آمده، فلسطین مرکز پیغمبران است، می گوید فلسطین را با آتن چه کار؟ آتن را دور بریزید. یعنی فلسفه را دور بریزید، عقل را دور بیندازید. در بین علمای ما کسی هست که حرف ترولیان را تکرار کند یا خیر؟ [البته] هستند. نه این که نباشند، من می توانم کمی از آن را نشان بدهم، [ولی] خیلی کم، «فی غایت القله» در غایت ندرت، چون خود قرآن نمی خواهد عقل را کنار بگذارد. آیاتی که راجع به عقل و تفکر است و ماده عقل، یعقل، یعقلون، تعقلون، لایعقلون و آیاتی که مشتق از عقل و تفکر است، بسیار زیادند. قرآن، انسان ها را مرتب به تفکر و تعقل و ترغیب می کند. قرآن نمی خواهد شما عقل را کنار بگذارید. مسلمانان هم دلیلی نمی بینند که عقل را کنار بگذارند. ما نظیر ابن تیمیه را [مثل ملا امین استرآبادی] در بین اخباریون خود داریم. ملا امین آدم ملامی است، اما اخباری متعصبی

است. در میان کتاب هایش: می توان به «فوائد المدنیه» و «فوائدالمکیه» اشاره کرد. چندین کتاب دارد که در مکه نوشته و تکان دهنده نیز هستند. ابن تیمیه [از علمای اهل سنت] نیز آدم عجیب و غریبی است. اگر از من بپرسند متحجرتترین و قشری ترین

**قرآن، انسان ها را مرتب به تفکر و تعقل و ترغیب می کند. قرآن نمی خواهد شما عقل را کنار بگذارد**

انسان در تاریخ اسلام کیست؟ می گویم: «ابن تیمیه» و اگر بپرسند باهوش ترین [آدم در تاریخ اسلام کیست؟] باز هم می گویم: ابن تیمیه. من کتاب هایش را خواندم و به جرأت می گویم که بسیار آدم باهوشی است. او را جدی بگیرید، اما به همان اندازه قشری و ظاهری و متحجر. نصف بیشتر عمرش را در زندان گذرانده و بعد هم کشته شد. طالبان، القاعده و ... همه نتیجه فکر او هستند. او می گوید ما عقل نمی خواهیم. کتاب هفتصد صفحه ای در رد منطق نوشته است. هیچ کتابی به این عظمت نیست. تاکنون کتابی در رد منطق با این ابهت نوشته نشده است. «الرد علی المنطقیین» آن ها که اهل مطالعه اند، بخوانند. رد منطق، کار آسانی نیست. منطق دو دوتا چهارتا است، مگر می توان ردش کرد. ابن تیمیه اشکالات تکان دهنده ای بر منطق وارد کرده است. در افتادن با او بسیار سخت است. من یک دیالوگ گفتگوی کتبی با او داشتم. دو نفر حرف شبیه به هم زده اند و ضد عقل هستند. یکی ملا امین استرآبادی ماست که شیعه اثنی عشری

اخباری است. او می‌گوید عقل برای بشر قبل از آمدن انبیاء لازم بوده، ولی با آمدن انبیاء دیگر عقل لازم نیست. با صراحت در کتاب «فوائد المدنیه» می‌گوید: وقتی که حضرت ختمی مرتبت آمد، ما دیگر نیازی به عقل نداریم. آن چه گفتنی بوده، برای ما گفته است. ابن تیمیه چه می‌گوید؟ او هم همین حرف را می‌زند. او سنی متعصب، ابن شیعیه متعصب، ولی در دو جبهه به یک نتیجه مشترک رسیدند. ابن تیمیه می‌گوید: عقل خوب است، عقل را اول تمجید می‌کند، سپس می‌گوید: ما باید به عقل مراجعه کنیم، اما نقش عقل چیست؟ می‌گوید عقل است که ما را می‌گیرد و مثل یک بچه ما را قدم به قدم می‌برد تا در خانه پیغمبر [ص]، در خانه قرآن، دست ما را در دست پیغمبر [ص] می‌گذارد. [او] می‌گوید عقل تا آنجا حجت است که شما را به در خانه قرآن می‌رساند. در آنجا شما را به قرآن و پیغمبر می‌سپارد [و سپس] می‌گوید: خدا حافظ. او این مطالب را با صراحت بیان می‌کند. او کتابی با عنوان «تعارض العقل و نقل» دارد. کتاب بزرگی است در حدود ۷۰۰-۸۰۰ صفحه که بسیار کتاب خواندنی است. او معتقد است که عقل کارش این است که تا آنجا ما ببرد، بعد ما نیازی به او نداریم. وقتی به دین رسیدیم، دیگر عقل را نمی‌خواهیم. ما بحث هایی در کتاب «ماجرای فکری فلسفی» داشتیم که عقل وقتی دست ما را در دست پیغمبر [ص] می‌گذارد، تا این جا خوب هدایت کرده است، بعد می‌رود یا می‌ایستد، با ماست. همان عقلی که مرا به پیامبر [ص] رسانده، [جناب ابن تیمیه،] چرا [باید] فرار کند؟ [چه اشکالی دارد] که بایستد و کلمات پیامبر [ص] را برای من معنی کند [بنا بر این با رسیدن به پیامبر] باز هم عقل [می‌تواند] برای فهم سخن پیامبر مفید باشد. [لذا آیا] دلیلی بر فرارش است؟

با مراجعه به آیات قرآن و مبانی عقلی که قرآن تعیین می‌کند، ما خیلی نیاز به تجربه شخصی نداریم. البته تجربه شخصی را هرکسی دارد، من نفی نمی‌کنم. تجربه چیزی است که یا داری یا نداری، ما نمی‌توانیم عقل را رها کنیم. عقل هم ما را به دین هدایت می‌کند و همانجا می‌ایستد و به ما در فهم دین کمک می‌کند. دین را من چگونه بفهمم؟ به کمک عقل فهم می‌کنم. چه عیبی دارد؟ عقل به من می‌گوید این حجت است. این ناسخ است، این منسوخ، این عام است، این خاص، این مجمل است، این مبین، این متشابه است، این محکم، تشخیص این موارد با عقل است. بنابراین ما ضمن این که تجربه دینی را می‌پذیریم، [تجربه را که نمی‌توان نفی کرد، شما تجربه دارید، من ندارم، من تجربه دارم، شما ندارید. تجربه کارایی عمومی ندارد، من از



تجربه شخصی ام هرچه بگویم به چه درد شما نمی خورد [عقل را نیز در کنار آن می پذیریم. این که مثلاً من دیشب خوابی دیدم و یک حالت خاصی برای من پیش آمد، به چه درد شما می خورد؟ من باید یک بیان قانع کننده داشته باشم، موجه و مستدل. حتی قابل نقد باشد. به من انتقاد کنید و بگویید این جایش غلط است، این جایش درست است. اگر [مطلبی را] عقلانیت شما پذیرفت، برای همیشه پذیرفتید، [و اگر] نپذیرفتید، اشکالات را به من می گوید. دیانت اسلام به نظر من چنین پیام عقلانی دارد، ضمن این که به تجربه های شخصی را احترام می گذارد. با تجربه ای که من دارم، «اسلام یک دین عقلانی است» و با زبان عقل سخن می گوید. باکی هم ندارد. منتها عقل را باید معنی کرد. عقل، تنها عقل تجربی، عقل اقتصادی، عقل ریاضی نیست. عقل دامنه ی وسیعی دارد و ما باید پیش از آن که به تجربه شخصی اهمیت بدهیم و کتاب هایی را که در مورد تجربه دینی نوشته می شود، بخوانیم [من نمی گویم آن کتاب ها را نخوانید، البته] فوایدی در آن ها هست، [بر روی عقلانیت اسلام تکیه نکنیم. دین عقلانی است و [دین اسلام] دین معقولی است و با عقل کاملاً سازگار است. اگر یک جای آن عقلانی نبود، آن را کنار بگذارید. من هیچ چیز غیر معقول در اسلام نمی بینم، حداقل من نمی بینم.

البته با عقل کامپیوتری سراغ اسلام نروید، با عقل کامپیوتری نمی توانی بفهمی، باید عقل را معنی کنی که یعنی چه؟ عقل گستره زیادی دارد. همه این ها عقل است، ولی عقل باز هم فراتر از این ها است. با یک عقل درست، محکم، متعالی و وسیع و رحمانی می توان به سراغ اسلام رفت و با جهان صحبت کرد. تجربه های شخصی نیز جای خود را دارند. این پیامی بود که من می توانستم در این سخنرانی برای شما داشته باشم. خیلی قصد ندارم اطاله کلام بکنم، در این جا سخنم را به پایان می رسانم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته